

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۳

آیه ۲۵۹

آیه و ترجمه

او کالذی مر علی قریه و هی خاویه علی عروشها قال انی یحی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت یوما اوبعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک و لنجعلک آیه للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر

ترجمه :

۲۵۹ - یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، درحالی که دیوارهای آن، به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن، در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت: «چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می کند؟!»، (در این هنگام)، خدا او را یکصد سال می راند، سپس زنده کرد، و به او گفت: «چه قدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز، یا بخشی از یک روز»، فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سالها) هیچگونه تغییر نیافته است! (خدایی که یک چنین مواد فاسد شدنی را در طول این مدت، حفظ کرده، بر همه چیز قادر است!) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای اینکه تو را نشانهای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به استخوانها (ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می دهیم، و گوشت بر آن می پوشانیم!» هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: «می دانم خدا بر هر کاری توانا است».

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۴

تفسیر :

داستان شگفت انگیر «عزیر»

این آیه که به صورت عطف بر آیه گذشته ذکر شده است، سرگذشت دیگری از یکی از انبیاء پیشین را بیان می کند، که مشتمل بر شواهد زنده های بر مسائل معاد است و عطف این دو آیه به یکدیگر ممکن است از این نظر باشد که در آیه قبل سخن پیرامون توحید و شناسائی خدا بود و در این آیه و آیه بعد از آن (آیه ۲۶۰) سخن درباره معاد و زندگی بعد از مرگ است.

این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده است که در ذیل آیه الکرسی سخن از هدایت الهی می گوید سپس در آیاتی که بعد از آن آمده به یکی از طرق هدایت که بیان دلائل عقلی است اشاره می کند (داستان ابراهیم (علیه السلام) و نمرود) و در آیه مورد بحث و آیه آینده، از دلائل حسی استفاده شده است که مساله را در جنبه های شهودی مطرح می کند.

به هر حال مناسب است قبلاً اجمالی از داستان این آیه را که در تواریخ اسلامی آمده از نظر بگذرانیم سپس به تفسیر آیه پردازیم.

آیه اشاره به سرگذشت کسی می کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت از کنار یک آبادی گذشت در حالی که به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوانهای پوسیده ساکنان آن به چشم می خورد هنگامی که این منظره وحشت را دید گفت چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟ البته این سخن از روی انکار و تردید نبود بلکه از روی تعجب بود زیرا قرائن موجود در آیه نشان می دهد که او یکی از پیامبران (علیهما السلام) بوده که در ذیل آیه

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۵

می خوانیم خداوند با او سخن گفته است و روایات نیز این حقیقت را تایید می کند چنانکه بعداً اشاره خواهیم کرد.

در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد او را زنده کرد و از او سوال نمود چقدر در این بیابان بوده ای؟ او که خیال می کرد مقدار کمی بیشتر در آنجا درنگ نکرده فوراً در جواب عرض کرد: یک روز یا کمتر!

به او خطاب شد که یکصد سال در اینجا بوده ای اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری بسیفکن و ببین چگونه در طول این مدت به فرمان خداوند هیچگونه تغییری در آن پیدا نشده است ولی برای اینکه بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است نگاهی به مرکب سواری خود کن و ببین از هم متلاشی و پراکنده

شده و مشمول قوانین عادی طبیعت گشته و مرگ آن را از هم متفرق ساخته است سپس نگاه کن و ببین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری کرده و زنده می کنیم او هنگامی که این منظره را دید گفت می دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است یعنی هم اکنون آرامش خاطر یافته ام و مساله رستخیز مردگان در نظر من شکل حسی به خود گرفت.

درباره اینکه او کدامیک از پیامبران بوده احتمالات گوناگونی داده شده است بعضی او را «ارمیا» و بعضی «خضر» دانسته اند ولی مشهور و معروف این است که «عزیر» بوده است و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز این موضوع تایید شده است.

همچنین درباره اینکه این آبادی کجا بوده است بعضی آن را بیت المقدس دانسته اند که بر اثر حملات «بخت نصر» ویران و در هم کوبیده شد اما این احتمال بعید به نظر می رسد...

اکنون به تفسیر آیه بر می گردیم.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۶

نخست می فرماید: «یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور می کرد در حالی که دیوارهای آن به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده بود، او از روی تعجب با خود) گفت: چگونه خدا اینها را بعد از مرگ زنده می کند» (او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها).

«عروش» جمع «عرش» در اینجا به معنی سقف است، و «خاویة» در اصل به معنی خالی است و در اینجا کنایه از ویران شدن است زیرا خانه های آباد معمولاً مسکونی است و خانه هایی که خالی می شود یا به خاطر ویرانی است و یا بر اثر خالی بودن تدریجاً ویران خواهد شد بنابراین جمله «و هی خاویة علی عروشها» چنین معنی می دهد که خانه های آنان ویران شده بود، به این صورت که نخست سقف آنها فرود آمده و سپس دیوارها به روی آنها افتاده بود، این نوع ویرانی، ویرانی کامل و تمام عیار است، زیرا به هنگام ویرانی معمولاً نخست سقف آن ویران می گردد و بعد دیوارها مدتی سر پامی ایستد، سپس روی ویرانه های سقف فرو می غلتد.

بعضی تصریح کرده اند که مفهوم «عرش» با «سقف» متفاوت است، سقف تنها به قسمت بالای عمارت گفته می شود ولی عرش عبارت از سقفی

است که همراه با پایه‌ها باشد.

از قرائن چنین استفاده می‌شود که در این ماجرا کسی همراه آن پیامبر نبود، و هنگامی که چشمش به استخوانهای متلاشی شده اهل قریه افتاد، به آنها اشاره کرد و این سوال را از خویشان نمود که چگونه خداوند اینها را بعد از مرگشان زنده می‌کند؟

در ادامه آیه می‌فرماید: «خداوند او را یکصد سال میراند، سپس او را زنده کرد و به او گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز فرمود:

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۷

(نه) بلکه یکصد سال درنگ کردی» (فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام). اکثر مفسران از این جمله چنین فهمیده‌اند که خداوند جان آن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را گرفت و بعد از یکصد سال، از نو زنده کرد، و جمله «اماته» که از ماده موت به معنی مرگ است، همین مفهوم را می‌بخشد. ولی بعضی از مفسران به اصطلاح روشنفکر مانند نویسنده «المنار» و همچنین مراغی، اصرار دارند که آن را اشاره به یک نوع خواب و فقدان حس و حرکت بدانند، که دانشمندان امروز آن را «سبات» می‌نامند و آن این است که موجودی زنده برای مدتی طولانی در یک نوع خواب عمیق فرو رود، اما شعله‌های حیات در او خاموش نشود.

سپس اضافه می‌کند: «آنچه تا کنون در مورد این خوابهای طولانی اتفاق افتاده بیش از چند سال نبوده، بنابراین رسیدن به یکصد سال غیرعادی است، ولی مسلم است هنگامی که این موضوع تا چند سال امکان داشته باشد تا یکصد سال نیز ممکن خواهد بود و آنچه در قبول امور خارق عادت لازم است این است که کار ممکن باشد نه محال عقلی».

ولی ظاهراً هیچگونه دلیلی در آیه بر این گفتار نیست، بلکه ظاهر آیه این است که پیامبر مزبور از دنیا رفت و پس از یکصد سال زندگی را از سرگرفت البته چنین مرگ و حیاتی یک موضوع کاملاً خارق العاده است ولی در هر حال محال نیست و از طرفی حوادث خارق العاده در قرآن نیز منحصر به این مورد نیست که بخواهیم آن را توجیه و یا تاویل کنیم.

آری اگر منظور از ذکر خوابهای طولانی چند ساله یا مثلاً آنچه درباره بسیاری

از حیوانات به عنوان «زمستان خوابی» دیده می‌شود که سراسر زمستان را

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۸

می‌خوابند و به هنگام گرم شدن هوا بیدار می‌شوند و یا مثلاً مسأله انجماد طبیعی بعضی از حیوانات و یا انجماد مصنوعی بعضی از جانداران دیگر بدست بشر برای یک مدت طولانی بدون اینکه بمیرند، این باشد که مساله مرگ و زندگی پس از یکصد سال امر ممکني شمرده شود سخن خوبی به نظر می‌رسد و معنی این سخن چنین خواهد بود که: «خدائی که می‌تواند جانداران را صدها سال در یک خواب طولانی یا حالت انجماد فرو برد و سپس بیدار کند و به حال اول باز گرداند قادر است که مردگان را پس از مرگ زنده کند».

اصولا با قبول اصل معاد و زنده شدن مردگان در رستاخیز و همچنین با قبول خوارق عادات و معجزات پیامبران، این اصرار دلیلی ندارد که همه آیات قرآن را به یک سلسله مسائل عادی و طبیعی تفسیر کنیم و مرتکب همه گونه خلاف ظاهر در آیات بشویم زیرا این کار نه صحیح است و نه لزومی دارد! و به گفته بعضی از مفسران گویا ما فراموش کرده ایم که در آغاز موجود بی جانی بودیم سپس خداوند ما را زنده کرد، چه مانعی دارد نظیر آن مرگ و حیات تکرار گردد.

جمله «لبث یوما او بعض یوم»، نشان می‌دهد که آن پیامبر، موقع مرگ و زنده شدنش در دو ساعت مختلف از روز بوده، مثلاً مرگ او پیش از ظهر بوده و زنده شدنش بعد از ظهر و لذا به شک افتاد که آیا یک شبانه روز بر او گذشته یا تنها چند ساعتی از یک روز به همین دلیل با تردید گفت یک روز یا قسمتی از یک روز، ولی بزودی به او خطاب شد که نه بلکه یکصد سال در اینجا مانده ای.

سپس برای اینکه آن پیامبر، اطمینان بیشتری به این مساله پیدا کند، به اودستور داده شد که به غذا و نوشیدنی که همراه داشته و همچنین مرکب سواری اش نگاهی بیفکند که اولی کاملاً سالم مانده بود و دومی به کلی متلاشی شده بود، تا هم گذشت زمان را مشاهده کند، و هم قدرت خدا را بر نگهداری هر چه اراده داشته باشد، می‌فرماید: به او گفته شد «پس حالا نگاه کن به غذا و نوشیدنی (که همراه

داشتی ببین که با گذشت سالها) هیچگونه تغییری نیافته)) (فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه).

«لم یتسنه» از ماده «سنه» به معنی سال است، یعنی سال بر آن نگذشته است ولی در اینجا کنایه از عدم تغییر و فاسد نشدن است، یعنی به آنها نگاه کن که با گذشت آن همه سال، گویی سال و زمانی بر آن نگذشته و تغییری در آن حاصل نشده اشاره به اینکه خدایی که می‌تواند غذا و نوشیدنی تو را که قاعدتا باید زود فاسد گردد، به حال او نگه دارد، زنده کردن مردگان برای او مشکل نیست. زیرا ادامه حیات چنین غذای فاسد شدنی که عمر آن معمولاً بسیار کوتاه است، در این مدت طولانی ساده‌تر از زنده کردن مردگان نیست. در اینکه این غذا و نوشیدنی چه بوده در آیه منعکس نیست، بعضی غذای او را انجیر و نوشیدنی او را یک نوع آب میوه ذکر کرده‌اند و می‌دانیم که هر دو بسیار زود فاسد می‌شوند، و بقای آنها در مدت طولانی موضوع مهمی است، بعضی هم آن را انگور و شیر ذکر کرده‌اند.

سپس می‌افزاید: «ولی نگاه به الاغ خود کن (که چگونه از هم متلاشی شده برای اینکه اطمینان به زندگی پس از مرگ پیدا کنی) و تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم» آن را زنده می‌سازیم (و انظر الی حمارک ولنجعلک آیه للناس).

البته قرآن بیش از این چیزی درباره مرکب آن پیامبر نگفته، اما از جمله‌های بعد استفاده می‌شود که مرکب او با گذشت زمان به کلی متلاشی شده بود و تنها استخوانهای پوسیده‌های از آن باقی مانده بود، زیرا در غیر این صورت هیچگونه

نشانه‌های برای گذشت یکصد سال وجود نداشت و این خود عجیب است که حیوانی که امکان عمر نسبتاً طولانی دارد این چنین از هم متلاشی شود، اما میوه و آب میوه یا شیر که به سرعت باید فاسد شود کمترین تغییری در طعم و بوی آن حاصل نگردد و این نهایت قدرت نمائی خدا در امر حیات و مرگ است. به هر حال در تکمیل همین مساله می‌افزاید: «به استخوانها نگاه کن (که از مرکب سواریت باقی مانده) و ببین چگونه آنها را بر می‌داریم و به هم پیوند

می‌دهیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم» (و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما).

«ننشزها» از ماده «نشوز» به معنی مرتفع و بلند شدن است، و در اینجا به معنی برداشتن از روی زمین و پیوستن آنها به یکدیگر است، یعنی نگاه کن که چگونه آنها را به هم پیوند می‌دهیم و گوشت به آنها می‌پوشانیم و زنده می‌کنیم.

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند، منظور استخوانهای خود آن پیامبر است بسیار عجیب و بعید به نظر می‌رسد، زیرا این گفتگوها بعد از زنده شدن او می‌باشد، همچنین احتمال اراده استخوانهای پوسیده اهل آن آبادی زیرا قبل از این جمله، سخن از حمار و مرکب سواری بوده نه مردم قریه. و در پایان آیه می‌فرماید: «هنگامی که با مشاهده این نشانه‌های واضح (همه چیز) برای او روشن شد گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری قادر است» (فلما تبين له قال اعلم ان الله على كل شيء قدير). یعنی علم و آگاهی من کامل شد و به مرحله شهود رسید، و قابل توجه اینکه نگفت الان دانستم (مانند گفتار زلیخا در مورد یوسف الان حصص الحق: «الان حق آشكار گشت») بلکه گفت: می‌دانم، یعنی اعتراف به علم و آگاهی خود می‌کنم.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۱

آیه ۲۶۰

آیه و ترجمه

و اذ قال ابراهيم رب ارنى كيف الموتى قال اولم تومن قال بلى و لكن ليطمئن قلبى قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزء اثم ادعهن ياتينك سعيا و اعلم ان الله عزيز حكيم
ترجمه :

۲۶۰ - و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده میکنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاوردی؟!» عرض کرد: «آری، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد».

فرمود: «در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آنها را (پس از ذبح کردن)، قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)! سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تومی آیند! و بدان خداوند

قادر و حکیم است، (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است، و هم توانایی بر جمع آنها دارد) «.

تفسیر :

صحنه دیگری از معاد در این دنیا

به دنبال داستان عزیر در مورد مساله معاد داستان دیگری از ابراهیم (علیه السلام) در اینجا مطرح شده است، تا آن بحث کاملتر گردد. بیشتر مفسران و نویسندگان تاریخ، در ذیل این آیه داستان زیر را نقل کرده‌اند: روزی ابراهیم (علیه السلام) از کنار دریائی می‌گذشت مرداری را دید که در کنار دریا افتاده، در حالی که مقداری از آن داخل آب و مقداری دیگر در خشکی قرار داشت و پرندگان و حیوانات دریا و خشکی از دو سو آن را طعمه خود قرار داده‌اند حتی گاهی بر سر آن بایکدیگر نزاع می‌کنند دیدن این منظره ابراهیم را به فکر مسالهای انداخت که همه می‌خواهند چگونگی آن را بطور تفصیل بدانند و آن کیفیت زنده

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۲

شدن مردگان پس از مرگ است او فکر می‌کرد که اگر نظیر این حادثه برای جسد انسانی رخ دهد و بدن او جزء بدن جانداران دیگر شود مساله رستاخیز که باید با همین بدن جسمانی صورت گیرد چگونه خواهد شد؟! ابراهیم (علیه السلام) گفت پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان رازنده می‌کنی؟ خداوند فرمود مگر ایمان به این مطلب نداری؟ او پاسخ داد: ایمان دارم لکن می‌خواهم آرامش قلبی پیدا کنم. خداوند به او دستور داد که چهار پرنده را بگیرد و آنها را ذبح نماید و گوشتهای آنها را در هم بیامیزد، سپس آنها را چند قسمت کند و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذارد بعد آنها را بخواند تا صحنه رستاخیز را مشاهده کند او چنین کرد و با نهایت تعجب دید اجزای مرغان از نقاط مختلف جمع شده نزد او آمدند و حیات و زندگی را از سر گرفتند!

در برابر این نقل معروف، یکی از مفسران بنام «ابو مسلم» نظر دیگری ابراز داشته که مفسر مشهور فخر رازی آن را در کتاب خود آورده است و از آنجا که نظریه ابو مسلم با اینکه بر خلاف نظریه سایر مفسران است مورد تایید یکی از مفسران معاصر (نویسنده تفسیر المنار) قرار گرفته به نقل آن می‌پردازیم. نامبرده می‌گوید: آیه هیچگونه دلالتی بر این موضوع ندارد که ابراهیم (علیه

السلام) مرغانی را کشت و سپس به فرمان خدا زنده شدند، بلکه آیه بیان یک مثال برای روشن شدن مساله رستاخیز است، یعنی: «ای ابراهیم! چهار پرنده را بگیر و با خود مانوس ساز، بطوری که هر وقت آنها را بخوانی به سوی تو آیند، اگر چه هر کدام را بر سر کوهی بگذاری، این کار چه اندازه برای تو آسان است مساله زنده کردن مردگان و جمع کردن اجزاء پراکنده آنها از نقاط مختلف جهان برای خداوند به همین سادگی است!»
بنابراین منظور از فرمانی که خداوند به ابراهیم درباره پرندگان چهارگانه داد

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۳

این نبوده است که راستی دست به چنین کاری بزند، بلکه صرفا به منظور بیان یک مثال و تشبیه است، درست مثل این که کسی می خواهد به دیگری بگوید من فلان کار را با سهولت و سرعت انجام می دهم می گوید: تو یک جرعه آب بنوش من این کار را میکنم، یعنی به همین سادگی است نه اینکه واقعا او موظف است جرعه آبی بنوشد!

پیروان نظریه دوم به کلمه «فصرهن الیک» استدلال کرده اند و گفته اند: این جمله هنگامی که با کلمه «الی» متعدی شود به معنی تمایل دادن و مانوس ساختن است، بنابراین مفهوم جمله این می شود که مرغان مزبور را با خود مانوس کن بعلاوه ضمیرهای «صرهن» و «منهن» و «ادعهن» همه به مرغان باز می گردد، این در صورتی صحیح است که ما تفسیر دوم را بپذیریم، زیرا طبق تفسیر اول بعضی از این ضمیرها به خود مرغان بر می گردد و بعضی به اجزای آنها و این مناسب به نظر نمی رسد.

البته «پاسخ» این استدلالات را ضمن تفسیر آیه خواهیم گفت، اما آنچه اشاره به آن در اینجا لازم است این است که آیه به روشنی این حقیقت را می فهماند که ابراهیم (علیه السلام) تقاضای مشاهده حسی صحنه رستاخیز را کرده بود تا مایه آرامش قلب او گردد، بدیهی است ذکر یک مثال و تشبیه نه صحنه ای را مجسم می سازد و نه مایه آرامش خاطر است، در حقیقت ابراهیم از طریق عقل و منطق به رستاخیز ایمان داشت ولی می خواست از طریق احساس و شهود نیز آن را دریابد. اکنون به تفسیر آیه باز می گردیم، تا این حقیقت روشنتر شود

نخست می فرماید: «به خاطر بیاور، هنگامی را که ابراهیم (علیه السلام)

گفت: خدایا به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» (و اذ قال ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی).
از جمله «(ارنی کیف...)» (به من نشان ده چگونه...) به خوبی استفاده می شود

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۴

که او می خواست با رؤیت و شهود، ایمان خود را قویتر کند آن هم درباره چگونگی رستاخیز نه درباره اصل آن و لذا در آیات گذشته خواندیم که او با صراحت به نمرود گفت: «(پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند)».

به همین دلیل در ادامه این سخن، هنگامی که خداوند فرمود: «آیا ایمان نیاورده ای؟» (قال اولم تؤمن).

او در جواب عرض کرد: آری ایمان آوردم ولی میخواهم قلبم آرامش یابد (قال بلی و لکن لیطمئن قلبی).

گوئی خدا می خواست این تقاضای ابراهیم در نظر مردم به عنوان تزلزل ایمان محسوب نشود، لذا از او سؤال شد مگر ایمان نیاورده ای؟ تا او در این زمینه توضیح دهد و سوء تفاهمی برای کسی به وجود نیاید.

ضمناً از این جمله استفاده می شود که استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است یقین بیاورد، اما آرامش خاطر نیاورد، زیرا استدلال عقل انسان را راضی می کند، و چه بسا در اعماق دل و عواطف او نفوذ نکند (درست مثل اینکه استدلال به انسان می گوید: کاری از مرده ساخته نیست ولی با این حال بعضی از افراد از مرده می ترسند مخصوصاً هنگام شب و تنهائی نمی توانند در کنار مرده بمانند، زیرا استدلال فوق در اعماق وجودشان نفوذ نکرده اما کسانی که دائماً با مردگان سر و کار دارند و به غسل و کفن و دفن مشغول اند هرگز چنین ترسی ندارند).

به هر حال آنچه عقل و دل را سیراب می کند، شهود عینی است، و این موضوع مهمی است که در جای خود باید شرح بیشتری پیرامون آن داده شود! تعبیر به اطمینان و آرامش نشان می دهد که افکار انسانی قبل از وصول به مرحله شهود دائماً در حرکت و جولان و فراز و نشیب است، اما به مرحله شهود که رسید آرام می گیرد و تثبیت می شود.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۵

در اینجا به ابراهیم دستور داده می‌شود که برای رسیدن به مطلوبش دست به اقدام عجیبی بزند، آن گونه که قرآن در ادامه این آیه، بیان کرده، خداوند فرمود: «حال که چنین است چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان به سرعت به سوی تو می‌آیند» (قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزء ثم ادعهن ياتينك سعيا).

این را ببین «و بدان خداوند توانا و حکیم است» (و اعلم ان الله عزيز حكيم). هم تمام ذرات بدن مردگان را به خوبی می‌شناسد، و هم توانائی بر جمع آنها دارد.

جمله «صرهن» در اصل از ریشه صور (بر وزن غور) گرفته شده که به معنی «قطع کردن» و «متمایل نمودن» و «بانگ زدن» است، که از میان این سه معنی در اینجا همان معنی نخست منظور است یعنی چهار مرغ انتخاب کن و آنها را ذبح نموده و قطعه قطعه کرده در هم بیامیز. زیرا هدف این بوده که نمونه رستاخیز و زنده شدن مردگان را به هنگامی که اجزای بدن آنها متلاشی می‌شود، و هر ذره‌ای به گوشه‌های می‌افتد و با دیگر ذرات از بدنهای دیگر می‌آمیزد، با چشم خود مشاهده کند. آنها که جمله «صرهن اليك» را به معنی مانوس کردن و متمایل کردن مرغان گرفته‌اند، گویا از مفهوم کلمه «جزاء» و همچنین هدف اصلی این کار، غفلت کرده‌اند.

ابراهیم (علیه السلام) این کار را کرد، و آنها را صدا زد، در این هنگام اجزای پراکنده هر یک از مرغان، جدا و جمع شده و به هم آمیختند و زندگی را از سر گرفتند و این موضوع، به ابراهیم (علیه السلام) نشان داد، که همین صحنه در مقیاس بسیار وسیعتر، در رستاخیز انجام خواهد شد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۶

بعضی از کلمه «سعيا» خواسته‌اند استفاده کنند که مرغان پس از زنده شدن پرواز نکردند بلکه با پای خود به سوی ابراهیم دویدند، زیرا سعی معمولاً در لغت عرب به معنی «راه رفتن سریع» است، از «خلیل بن احمد»، ادیب معروف عرب نیز نقل شده است، که ابراهیم (علیه السلام) در حال راه رفتن بود که مرغان به سوی او آمدند (یعنی سعیا حال از برای ابراهیم (علیه

السلام) است نه مرغان).

ولی قرائن نشان می‌دهد که سعیا در اینجا کنایه از پرواز سریع است.

نکته‌ها

۱ - یک امر خارق العاده: بی شک این حادثه که در مورد مرغان روی داد، یک امر کاملاً خارق العاده بود، همانگونه که جریان قیامت و رستاخیز نیز خارق العاده است، و میدانیم که خدا حاکم بر قوانین طبیعت است نه محکوم آنها، بنابراین انجام چنین کارهای خارق‌العاده‌های برای او مساله پیچیده‌ای نیست. و همانگونه که قبلاً اشاره کردیم اصرار بعضی از مفسران روشنفکر، بر اینکه تفسیر مشهور را در اینجا رها کنند و بگویند مطلقاً نه ذبحی واقع شده و نه قطعه قطعه کردن، بلکه منظور این است که مرغان را در حال زنده بودن، به خودمانوس و متمایل ساز، و سپس آنها را صدا زن تا به سوی تو آیند، سخن بسیار ضعیف و سستی است که هیچ تناسبی نه با مساله معاد دارد و نه داستان ابراهیم (علیه السلام) و مشاهد صحنه کنار دریا، و سپس تقاضای مشاهده صحنه رستاخیز.

قابل توجه اینکه به گفته فخر رازی تمام مفسران اسلام، در مورد تفسیر مشهور اتفاق نظر دارند جز ابو مسلم که آن را انکار کرده است.

۲ - چهار مرغ مختلف: شکی نیست که مرغان چهارگانه مزبور از چهار نوع مختلف بوده‌اند زیرا در غیر این صورت هدف ابراهیم (علیه السلام) که بازگشت اجزای هر

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۷

یک به بدن اصلی خود بوده است تامین نمیشد و طبق بعضی از روایات معروف این چهار مرغ «طاووس»، «خروس»، «کبوتر» و «کلاغ» بوده‌اند که از جهات گوناگون با هم اختلاف فراوان دارند و بعضی آنها را مظهر روحیات و صفات مختلف انسانها می‌دانند، طاووس مظهر خودنمائی، زیبایی و تکبر، خروس مظهر تمایلات شدید جنسی، و کبوتر مظهر لهو و لعب و بازیگری، و کلاغ مظهر آرزوهای دور و دراز!

۳ - تعداد کوههایی تعداد کوههایی که ابراهیم اجزای مرغان را بر آنها گذارد در قرآن صریحاً نیامده است ولی در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) ده عدد معرفی شده‌اند و به همین دلیل در روایات می‌خوانیم: اگر کسی وصیت کند جزئی از مال او را در موردی مصرف کنند و مقدار آن را معین نسازد دادن یک

دهم کافی است.

۴ - این حادثه چه موقع اتفاق افتاد؟ آیا به هنگامی که ابراهیم در بابل بود یا پس از ورود به شام، به نظر می‌رسد پس از ورود به شام بوده است زیرا سرزمین بابل کوهی ندارد.

۵ - معاد جسمانی: بیشتر آیاتی که در قرآن مجید درباره رستاخیز وارد شده توضیح و تشریحی برای «معاد جسمانی» است، اصولاً کسانی که با آیات معاد در قرآن سر و کار دارند می‌دانند معاد در قرآن جز به شکل «معاد جسمانی» عرضه نشده است، به این معنی که به هنگام رستاخیز هم این «جسم» باز می‌گردد و هم «روح و جان»، و لذا در قرآن از آن به «احیاء موتی» (زنده کردن مردگان) تعبیر شده است و اگر رستاخیز تنها جنبه روحانی داشت زنده کردن اصلاً مفهومی نداشت.

آیه مورد بحث نیز با صراحت تمام موضوع بازگشت اجزای پراکنده همین بدن را مطرح می‌کند، که ابراهیم (علیه السلام) با چشم خود نمونه آن را دید.

۶ - شبهه آکل و ماکول: از شرحی که سابقاً درباره انگیزه تقاضای ابراهیم (علیه السلام) نسبت به مشاهده صحنه زنده شدن مردگان ذکر کردیم (داستان افتادن مرده حیوانی

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۸

در لب دریا و خوردن حیوانات دریا و خشکی از آن) استفاده می‌شود که بیشتر توجه ابراهیم (علیه السلام) در این تقاضا به این بوده که چگونه بدن حیوانی که جزء بدن حیوانات دیگر شده، می‌تواند به صورت اصلی باز گردد؟ و این همان است که ما در علم عقاید از آن به عنوان «شبهه آکل و ماکول» نام می‌بریم. توضیح اینکه: در رستاخیز، خدا انسان را با همین بدن مادی باز می‌گرداند، و به اصطلاح هم جسم انسان و هم روح انسان برمی‌گردد.

سؤال :

اکنون این «سؤال» پیش می‌آید که اگر بدن انسانی خاک شد و به وسیله ریشه درختان جزء گیاه و میوه‌ای گردید و انسان دیگری آن را خورده و جزء بدن او شد، یا فی المثل اگر در سالهای قحطی، انسانی از گوشت بدن انسان دیگری تغذیه کند، به هنگام رستاخیز اجزای خورده شده جزء کدام یک از دو بدن خواهد گردید؟ اگر جزء بدن اول گردد، بدن دوم ناقص می‌شود و اگر به عکس جزء بدن دوم باقی بماند اولی ناقص و یا نابود خواهد شد.

پاسخ :

از طرف فلاسفه و دانشمندان علم عقاید پاسخهای گوناگونی به این ایراد قدیمی داده شده است، که گفتگو درباره همه آنها در اینجا ضرورتی ندارد. بعضی از دانشمندان که نتوانسته‌اند پاسخ قانع کننده‌ای برای آن بیابند آیات مربوط به معاد جسمانی را توجیه و تاویل کرده‌اند و شخصیت انسان را منحصر به روح و صفات روحی او دانسته‌اند، در حالی که نه شخصیت انسان تنها وابسته به روح است، و نه آیات مربوط به معاد جسمانی چنان است که بتوان آنها را تاویل کرد، بلکه همانطور که گفتیم صراحت کامل در این معنی دارد. بعضی نیز یک نوع معاد به ظاهر جسمانی قائل شده‌اند که با معاد روحانی فرق چندانی ندارد. در حالی که در اینجا راه روشنتری با توجه به متون آیات وجود دارد که با علوم روز نیز کاملاً سازگار است و توضیح آن نیاز به چند مقدمه دارد:

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۹

۱ - می‌دانسیم که اجزاء بدن انسان بارها از زمان کودکی تا هنگام مرگ عوض می‌شود، حتی سلولهای مغزی با اینکه از نظر تعداد کم و زیاد نمی‌شوند باز از نظر اجزاء عوض می‌گردند، زیرا از یک طرف «تغذیه» می‌کنند و از سوی دیگر «تحلیل» می‌روند و این خود باعث تبدیل کامل آنها با گذشت زمان است، خلاصه اینکه در مدتی کمتر از ده سال تقریباً هیچ یک از ذرات پیشین بدن انسان باقی نمی‌ماند.

ولی باید توجه داشت که ذرات قبلی به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند همه خواص و آثار خود را به سلولهای نو و تازه می‌سپارند، به همین دلیل خصوصیات جسمی انسان از رنگ و شکل و قیافه گرفته، تا بقیه کیفیات جسمانی، با گذشت زمان ثابت هستند و این نیست مگر به خاطر انتقال صفات به سلولهای تازه (دقت کنید).

بنابراین آخرین اجزای بدن هر انسانی که پس از مرگ تبدیل به خاک می‌شود دارای مجموعه صفاتی است که در طول عمر کسب کرده و تاریخ گویائی است از سرگذشت جسم انسان در تمام عمر!

۲ - درست است که اساس شخصیت انسان را روح انسان تشکیل می‌دهد، ولی باید توجه داشت که «روح» همراه «جسم» پرورش و تکامل می‌یابد، و هر دو در یکدیگر تاثیر متقابل دارند و لذا همانطور که دو جسم از تمام جهت با

هم شبیه نیستند دو روح نیز از تمام جهات با هم شباهت نخواهند داشت. به همین دلیل هیچ روحی بدون جسمی که با آن پرورش و تکامل پیدا کرده نمی‌تواند فعالیت کامل و وسیع داشته باشد. و لذا در رستاخیز بایدهمان جسم سابق باز گردد، تا روح با پیوستن به آن فعالیت خود را در یک مرحله عالتر از سر گیرد و از نتایج اعمالی که انجام داده بهرهمندشود.

۳- هر یک از ذرات بدن انسان تمام مشخصات جسمی او را در بر دارد یعنی اگر راستی هر یک از سلولهای بدن را بتوانیم پرورش دهیم تا به صورت یک انسان

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۰

کامل در آید آن انسان تمام صفات شخصی را که این جزء از او گرفته شده دارا خواهد بود (دقت کنید).

مگر روز نخست یک سلول بیشتر بود؟ همان یک سلول نطفه تمام صفات او را در بر داشت و تدریجا از راه تقسیم به دو سلول تبدیل شد، و دو سلول به چهار سلول و به همین ترتیب تمام سلولهای بدن انسان به وجود آمدند. بنابراین هر یک از سلولهای بدن انسان شعبه‌ای از سلول نخستین می‌باشد که اگر همانند او پرورش بیابد انسانی شبیه به او از هر نظر خواهد ساخت که عین صفات او را دارا باشد.

اکنون با در نظر گرفتن مقدمات سه گانه فوق به پاسخ اصل ایراد می‌پردازیم: آیات قرآن صریحا می‌گوید: آخرین ذراتی که در بدن انسان در هنگام مرگ وجود دارد روز قیامت به همان بدن باز می‌گردد بنابراین اگر انسان دیگری، از او تغذیه کرده، این اجزاء از بدن او خارج شده و به بدن صاحب اصلی بر می‌گردد، تنها چیزی که در اینجا خواهد بود این است که لابد بدن دوم ناقص می‌شود، ولی باید گفت در حقیقت ناقص نمی‌شود بلکه کوچک می‌شود، زیرا اجزای بدن او در تمام بدن دوم پراکنده شده بود که به هنگامی که از او گرفته شد به همان نسبت مجموع بدن دوم لاغر و کوچک‌تر می‌شود، مثلاً یک انسان شصت کیلوئی چهل کیلو از وزن بدن خود را که مال دیگری بوده از دست خواهد داد و تنه‌ا بدن کوچکی به اندازه کودکی از او باقی می‌ماند.

ولی آیا این موضوع می‌تواند مشکلی ایجاد کند؟ مسلماً نه، زیرا این بدن کوچک تمام صفات شخص دوم را بدون کم و کاست در بر دارد و به هنگام رستاخیز همچون فرزندی که کوچک است و سپس بزرگ می‌شود پرورش می‌یابد، و به

صورت انسان کاملی محشور می‌گردد، این نوع تکامل و پرورش به‌هنگام رستاخیز هیچ اشکال عقلی و نقلی ندارد.

آیا این پرورش هنگام رستاخیز فوری است یا تدریجی؟ بر ما روشن نیست، اما اینقدر می‌دانیم هر کدام باشد هیچ اشکالی تولید نمی‌کند و در هر دو صورت مسئله حل شده است.

تنها در اینجا یک سؤال باقی می‌ماند و آن این که اگر تمام بدن انسانی از اجزاء دیگری تشکیل شده باشد در آن صورت تکلیف چیست؟

اما پاسخ این سؤال نیز روشن است که چنین چیزی اصولاً محال می‌باشد، زیرا مسئله «آکل و ماکول» فرع بر این است که بدنی اول موجود باشد و از بدن دیگر تغذیه کند و پرورش یابد، و با توجه به این موضوع ممکن است تمام ذرات بدن اول از بدن دوم تشکیل گردد، باید بدنی قبلاً فرض کنیم تا از بدن دیگری بخورد بنابراین بدن دیگر حتماً جزء او خواهد شد نه کل او (دقت کنید).

با توجه به آنچه گفتیم روشن می‌شود که مساله معاد جسمانی با همین بدن هیچگونه اشکالی تولید نمی‌کند و نیازی به توجیه آیاتی که صریحاً این مطلب را ثابت کرده است نداریم.

